

مکان‌نما

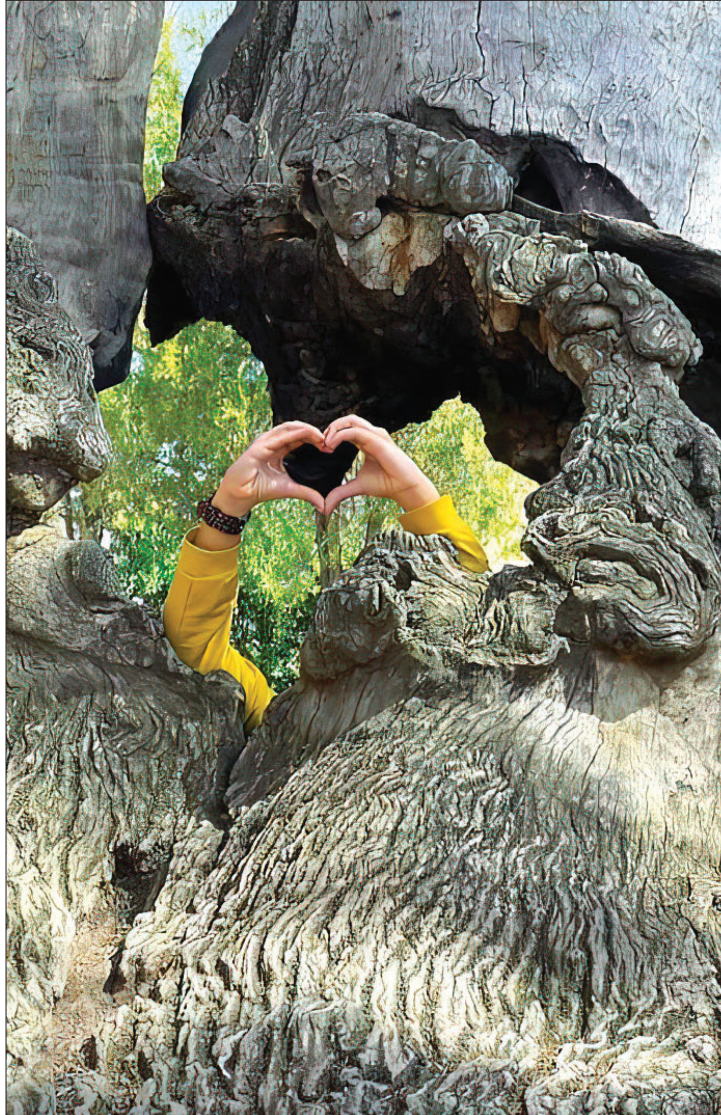


خامنه/ آذربایجان شرقی

لیلا صیوحی خامنه
عکس‌ها: ایسنا



سن چنار خامنه تا ۱۵۰۰ سال هم برآورد می‌شود



درباره قربانی غریب بین چشمه‌ها و چنارهای «خامنه»

حفره خالی شکم مادر

این‌جا، در این شهر کوچک ۳ هزار نفره با مردمانی نواندیش و نوگرا (مردمانی که وقتی حتی تبریز پیش‌رو هم هنوز بیش از سه مدرسه نوین نداشت، با احداث مدرسه «اوچ‌قول» یا «معرفت» آغوش به روی آموزش نوین گشود) کدام‌یک از پدران و عموزادگانت بارها و بارها و بارها دست در مظهر همین قنات کرده و مشتی آب به صورت غبار گرفته پاشیده و چون جینی خواب‌آلود، دمی در حفره خالی شکم همین مادر چمباتمه زده تا نفسی بگیرد؟

عموزادگان، سیدعلی و میرحسین، چه در قامت میهمان و چه در کسوت میزبان، چندبار به شیطنت دوران کودکی، بر شکم برآمده این مادر بالا رفته‌اند؟ «شیخ محمد خیابانی» چند بار لب این قنات به استقبال مردی از یاران مشروطه رفته؟ کدام‌هاشان را زیر این سایه گسترده به پیاله‌ای چای آتشی یا به لقمه‌ای نان و پنیر و انگور مهمان کرده؟

میرزا فتحعلی آخوندزاده کدام یک از شاهکار ادبی جهان را زیر بغل داشته وقتی زیر سایه این درخت به در انداختن طرحی نو در نثر فارسی می‌اندیشیده؟ وقتی در ذهنش گفت‌وگوی میان شخصیت‌های نخستین نمایش‌نامه‌های ایرانی را شکل می‌داده؟

«جعفر خامنه‌ای» چند جمله از شعرهای ساختارشکنش را لب این قنات و زیر سایه این درخت ساخته و پرداخته و در امتداد همین چشمه، پا کوفته بر مسیر بکر ناهمواری که بعدتر راه باریکه‌ای شده تا «نیما» سنگ‌هایش را برود و کلوخ‌هایش را بکوبد و جاده نوی شعر را بر آن بگشاید؟

دورتر چه؟ دورتر و دیرتر؟ بعید است که رازگوی گلشن، بارها و بارها برای دیدن دوستی یا سیاحت و گشت و گذاری، یا بیع و شرایی روزمره، از شهری در همین حوالی، همین پنج کیلومتر آن‌طرف‌تر، از شبستر، گذرش به اینجا، زیر سایه این درخت نیفتاده باشد. آن زمان چنار مادر باید رشیدتر از این می‌بوده که حالا هست. شاید به قامت همین فرزند تنومندش. با دایره‌های تودرتوی هم‌مرکزی که شاید هنوز جای خود را به این خلأ غلیظ از انباشت متراکم زمان نسپرده‌بوده‌اند. می‌شود «شیخ محمود شبستری» باشی، می‌شود «گلشن راز» در سینه داشته باشی و هربار که از این مسیر رد می‌شوی، سر به تماشای این درخت بر نکنی و مسحورش نشوی؟ خود را با آن همذات‌نپنداری و با وی رازنگویی و سینه به رازش نسیپاری؟

چنار پیر خامنه، یکی از کهنسال‌ترین درختان جهان است در قلب شهرستان کوچکی در هفتاد و چند کیلومتری شمال شرق تبریز که جمعیتش به زحمت به ۳ هزار نفر می‌رسد. قد خودش چندان بلند نیست، البته به نسبت چنار دیگری که در ۳۰ متری آن طرف‌تر سر بر آسمان برافراشته و اهالی خامنه می‌گویند فرزند همین مادر است.

می‌گویند از ریشه‌های پیر چنار لب چشمه است که روییده. همان یکی هم البته شیرین هشت، نه قرن را پشت سر گذاشته، اما در مقایسه با چنار چشمه، خیلی جوان است و قامتش بسیار بلند و استوار. شاید دو و نیم برابر ارتفاع ۱۰ متری مادر. قامت مادر اما حتی با وجود آهن‌ها و آجرهایی که اهالی خامنه برای سرپا نگه‌داشتن، مثل دیواری داخلش کشیده‌اند، خمیده. انگار که تلخ و شیرین گذر سال‌هایی که تا هزار و ۵۰۰ تخمین زده می‌شود، اندرونش را تراشیده و به اندازه اتاقک کوچکی به قطر بیش از ۵ متر خالی کرده؛ اتاقکی با سقف شکافته و دیواره‌های دود گرفته.

آیا (مادر / مادر بزرگ) خدایا مرز می‌گفت که اهالی خامنه، سینه به سینه داستان‌ها از آتش گرفتن چنار سبز روایت می‌کرده‌اند. درخت گاه به گاه آتش می‌گرفته و تا برایش قربانی نمی‌کرده‌اند، با هیچ آب و خاکی آرام نمی‌گرفته. خودبه‌خود، بی هیچ دلیل واضحی، ناگهان آتش به جان سبزش می‌افتاده. چه سهم هولناکی باید داشته باشد دیدن زبانه‌های سرکش آتش بر بالایی چنین بلند!

درختان، مخلوقات شکوهمندی هستند و درختان کهنسال، شکوهمندتر. سایه‌ای قاهر دارند که حقارت اندام نحیف آدمیزاد را به رخ می‌کشد و ریشه‌ای گسترده که تاریخ را در مقیاس خردسالی بشر به سخره می‌گیرد؛ به‌خصوص که این درخت کهنسال بر خاکی ریشه دوانده‌باشد که رگ و پیوند آدمی در آن با او شریک بوده است.

حس غریبی است که در حفره بزرگ میان تنه چنین درختی (جایی که باید دایره‌های تودرتوی حاصل از گذر سالیان می‌بوده، اما نیست، اما سوخته، اما جایش پر شده از خلای غلیظ و غریب) بایستی از شکاف بالای سرت و از میان شاخه‌ها و برگ‌های هنوز سبزش به خورشید خیره شوی و انگار در محفظه‌ای باشی که برای سفر در زمان طراحی شده، به سیر تاریخ بروی.

باید نسبتی باشد میان قنات‌های قدیمی و درختان کهنسال. باید قربانی غریبی باشد بین چشمه‌ها و چنارها؛ چشمه‌های خوشگوار، بسیار خوشگوار؛ و چنارهای پیر؛ بسیار پیر؛ مین بش یوز ایل بوردا عمور سور موشم ادته لر قابا قیندا دور موشام (هزار و ۵۰۰ سال در اینجا عمر به سر برده و در مقابل حوادث ایستاده‌ام)